

## بخش چهل و نهم حرکت اسکندر در جنوب بلوچستان

اکثر اروپائینی که در ایران سفر کرده‌اند با بقایای شهرها، روستاها، کاروانسراها، مساجد، برج‌ها، باروها و قنات‌های باستانی خالی از سکنه و غیرقابل استفاده مواجه شده‌اند. این خرابه‌ها اغلب در مناطق شرقی در جنوب خراسان، کرمان و سیستان قرار دارند. هیچکس به دقت هانتینگتون در مورد آنها مطالبی از خود به جای نگذاشته است. او در کتاب قابل استفاده خود به نام "ضربان آسیا"<sup>۱</sup> یک فصل کامل را به این اماکن اختصاص داده است. او با استفاده از داده‌های تاریخی که از زمان اسکندر کبیر آغاز شده سعی در اثبات آن دارد که در زمان ما حرکت یک ارتش بزرگ در مناطق بلوچستان غیرممکن می‌باشد. نوشته‌های او مرا به یاد مطالب سنت‌جان می‌اندازد. سنت‌جان می‌نویسد که یک فرمانده نظامی چون کراتروس<sup>۲</sup> به راحتی تأیید می‌کند که در زمان حال حرکت یک قشون بزرگ با فیل‌ها و حیوانات بارکش در این مناطق بیابانی بی‌آب و علف از هیلمند تا نرماشیر غیرممکن است. هانتینگتون با توجه به میزان خرابه‌های منطقه ثابت می‌کند که سکنه سیستان در زمان‌های باستانی بسیار بیشتر از اکنون بود. او با استفاده از مطالب جهانگردان قدیم و جدید به این نتیجه می‌رسد که آب و هوای منطقه جنوب شرق ایران و جنوب غرب بلوچستان تغییر کرده و خشکسالی نسبت به زمان‌های گذشته پیشرفت کرده است. او در سواحل دریاچه هامون به دو ایوان طبیعی به ارتفاع ۱۵ و ۲۵ فوت که میزان آب سال‌های گذشته آن را نشان می‌داد رسید. اما او هم اعتقاد دارد که خشکسالی منطقه بدون نظم بوده و کوه خوجا در وسط دریاچه، در زمان‌های گذشته با ساحل ارتباط داشته است.

هانتینگتون نظر خود را به این‌ترتیب بیان کرده است. خراسان از بین ۴ ایالت خراسان، آذربایجان، کرمان و سیستان بیشتر از سایرین درگیر جنگ بوده اما اکنون سکنه بسیار زیادی دارد. پس از آن آذربایجان که اکنون پرجمعیت‌ترین ایالت ایران است جنگ‌های بسیاری به خود دیده است. سیستان درگیر جنگ‌های اندکی بوده اما اهالی آن نسبت به دو ایالت فوق بسیار کمتر شده است. در کرمان کمترین جنگ‌ها رخ داده ولی میزان خرابه‌های باستانی آن بسیار بیشتر از سایر ایالات بوده و کم جمعیت‌ترین ایالت بین آنها می‌باشد. این کاهش جمعیت به خاطر سیاست‌های غلط یا جنگ نبوده بلکه فقط به تغییرات آب و هوایی

۱. The puls of Asia

۲. Krateros از فرماندهان اسکندر در حمله به ایران و هند، تولد ۳۷۰، درگذشت ۳۲۱ پ م

منطقه بستگی دارد.

بلانفورد<sup>۱</sup> هم به این نکته اشاره کرده و عقیده دارد که کرمان در زمان‌های قدیم دریاچه‌های کوچک متعددی داشت که رسوبات آنها بیابان‌های فعلی ایالت را به وجود آورده است. بلانفورد می‌نویسد که ایران ۲ هزار سال پیش جمعیت و مزارع بیشتری داشت. پی‌بردن به صحت این فرضیه کار آسانی نیست. زمین‌شناس معروف آقای تیتزه<sup>۲</sup> که در مناطق شمالی ایران فعالیت‌هایی داشته با نظریه بلانفورد به شدت مخالفت می‌کند. او می‌نویسد "اضمحلال کاملاً مشخص ایران علل دیگری به جز شرایط جغرافیائی دارد. در زمان‌های گذشته با فعالیت شدید کشاورزان بیشتر زمین‌های زراعی کشور کشت می‌شد اما باید توجه داشت که در آن زمان جنگل‌ها و دریاچه‌های آب شیرین متعددی در ایران وجود داشت." توماشک هم به طور آشکار با نظریه هانتینگتون مخالفت می‌کند. او عقیده دارد که نتیجه‌گیری از روی این خرابه‌ها ما را گمراه می‌کند. توماشک با استفاده از شرایط گذشته ایران از تمامی جهات به نتایجی دست یافته که از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد. او با مقایسه مطالب جهانگردان عرب قرون گذشته با مطالب تحقیقاتی و علمی جدید چنین می‌نویسد "در هزار سال اخیر شرایط جغرافیائی منطقه در زندگی مردم نقش به سزائی بازی کرده است. با توجه به آماري در مورد محل زندگی مردم می‌توان پیشرفت یا پسرفت اجتماعی مردم این سرزمین را اندازه‌گیری کرد. مثلاً اصطخری می‌نویسد که در روستای خارانک<sup>۳</sup> ۲۰۰ و در سفند<sup>۴</sup> ۴۰۰ خانواده زندگی می‌کردند و حالا پس از گذشت هزاران سال تعداد اهالی آنها تغییری نکرده است. این نکته سند معتبری است که ثابت می‌کند شرایط طبیعی در این منطقه خشک تفاوتی نکرده و زمین امکان غذا دادن به سکنه بیشتری را ندارد. .... در چند منطقه می‌توان ثابت کرد که زمین‌های کشاورزی با وجود خشکسالی‌ها و عدم توجه ایلات به طبیعت، با فعالیت شدید سکنه حتی بیشتر شده است. در مقابل در بعضی مناطق عکس آن اتفاق افتاده است. تبخیر بلاانقطاع آب‌ها باعث خشکسالی شده و خرابه‌هایی که دیده می‌شود نتیجه چنین اتفاقی می‌باشد. تغییرات ناچیز شرایط جغرافیائی در طول هزار سال در مقایسه با عمر زمین بسیار ناچیز است اما در دید یک ناظر نکته‌سنج حتی این تغییرات ناچیز هم محسوس است".

توماشک با مقایسه نوشته‌های جهانگردان عرب قرون گذشته با گزارش‌های سیاحان اروپائی سده اخیر از ۱۴ راه کویری، نشان می‌دهد که شرایط آب و هوایی در هزار سال اخیر ثابت بوده یا لافل تغییر بسیار اندکی داشته است. سفر مارکوپولو در این هزاره اتفاق افتاده است. قبلاً بیان کردم که با توجه به مطالب او از سفر ۸ روزه در کویر پس از کوه بنان او باید از طریق بهاباد به طبس سفر کرده باشد. اگر او از مسیر دیگری سفر کرده و در طول ۸ روز هیچ اواسی ندیده پس شرایط جغرافیائی منطقه در قرن ۲۰ بسیار بهتر از قرن ۱۳ میلادی است.

۱. Blanford ویلیام توماس بلنفورد، تولد ۷ اکتبر ۱۸۳۲، درگذشت ۲۳ ژوئن ۱۹۰۵ م، زمین‌شناس و جانورشناس انگلیسی که در سال ۱۸۷۱ م به عضویت گروه تحقیقات مرزی ایران و افغانستان انتخاب شد.

۲. E. Tietze امیل تیتزه، تولد ۱۸۴۵، درگذشت ۱۹۳۱ م، زمین‌شناس اطریشی

۳. Kharanak. ۴. Saghand

با استفاده از مطالب مارکو پولو و جهانگردان عرب چنین استنباط می‌شود که آب و هوای مناطق مرکزی ایران تغییری نکرده یا لافل خراب‌تر نشده است. مطالب باقی‌مانده از تاریخ‌نویسان زمان اسکندر کبیر ما را به ۲۲۰۰ سال پیش باز می‌گرداند. به جرأت می‌توان گفت که تمامی خرابه‌های شهرهای شرق ایران جوان‌تر از ۲۲۰۰ ساله می‌باشند. با توجه به یکسان بودن شرایط آب و هوایی زمان اسکندر با زمان حال پس تخلیه شهرها و روستاها باید دلیل دیگری داشته باشد.

هانتینگتون چنین تحقیقی را انجام داده و مقاله‌ای از خود به جای گذاشته که من در مطالب بالا از آن استفاده کردم. اینکه مناطق آسیای مرکزی در حال خشکی به سر می‌برند موضوع جدیدی نبوده و تمامی دانشمندان به آن اذعان دارند. اما آیا ممکن است که این تغییرات در طول هزار سال قابل مشاهده باشند؟ هانتینگتون عقیده دارد که سیاحان جدیدی که در مسیر اسکندر حرکت کرده‌اند عقیده دارند که حرکت یک قشون بزرگ از این مسیر در زمان ما غیرممکن است چون آب و بوته فقط برای حدود ۲۰ شتر وجود دارد. باید ذکر کرد که مطالب تاریخ‌نویسان در این مورد یک‌دست نبوده و با هم اختلاف دارد. حتی کسانی معتقدند شرایط برای عبور یک قشون بزرگ در جنوب بلوچستان هنوز هم مهیاست.

آریانوس<sup>۱</sup> در مورد سرنوشت کراتروس مطالبی از خود به جای گذاشته است. این سند ثابت می‌کند که تلفات قشون او به فراوانی تلفات قشون اسکندر نبود. از این نوشته می‌توان پی‌برد که کراتروس با "باقی قشون و فیل‌ها" خود را به پادشاه کرمان رساند اما در مورد تلفات سربازان و حیوانات او مطالبی بیان نشده است.

با مقایسه مطالب استرابو<sup>۲</sup> و سایکس از کرمان به نتایجی در مورد شرایط آب و هوایی منطقه دست می‌یابیم. استرابو می‌نویسد که تعداد زیادی از لشکر اسکندر هند را دیدند اما مطالبی که در این مورد بیان کرده‌اند فقط شایعات بود. "مطالب آنها اکثراً متضاد بود و با هم همخوانی نداشت. ما تا چه حد می‌توانیم به شنیده‌های خود اعتماد کنیم؟". اما واقعیت چیز دیگری بود و فقط از میان مطالب آنها می‌توان به آن پی‌برد. اسکندر دو تاریخ‌نگار به همراه خود داشت اما منابع خبری آنها تقریباً از بین رفته است. هم استرابو و هم آریانوس مطالب را به یک ترتیب بیان می‌کنند.

آریانوس در کتاب ششم خود می‌نویسد که اسکندر از سرزمین گدروس<sup>۳</sup> به سختی عبور کرد و قشون با کمبودهای زیادی از جمله آب مواجه شد. به این دلیل حرکت شبانه انجام می‌شد که بسیار طبیعی می‌باشد زیرا فصل گرما بود و حرکت از سواحل رود سند در اواخر ماه اوت انجام می‌گرفت. بنا به نوشته درویسن<sup>۴</sup> قشون او ۴۰ هزار سرباز داشت.

۱. Arrianos لوسیوس فلاویوس آریان، تولد ۹۲، درگذشت ۱۷۵ م، فیلسوف و مورخ یونانی و نویسنده کتاب آناباسیس الکساندر یا لشکرکشی اسکندر که مهم‌ترین کتاب در مورد لشکرکشی‌های اسکندر است.

۲. Strabo از تاریخ‌نگاران و جغرافی‌دانان یونانی که حدود سال ۵۰ پ م در یکی از ایالات آسیای صغیر که تحت‌سلطه شاهنشاهی ایران بود به دنیا آمد. کتاب جغرافیای وی تنها اثر باقیمانده از زمان‌های قدیم است.

۳. Gedros نام باستانی منطقه بلوچستان که از کرانه‌های رود سند تا سواحل تنگه هرمز و از شمال تا منطقه‌ای در جنوب افغانستان گسترش داشت.

۴. Droysen جان گوستاو درویسن، تاریخ‌نگار آلمانی و محقق کشورگشائی اسکندر، تولد ۶ ژوئیه ۱۸۰۸، درگذشت ۱۹ ژوئن ۱۸۸۴ م، مؤلف کتاب تاریخ اسکندر کبیر که در سال ۱۸۳۳ م منتشر شد.

آنها از فاصله‌ای از ساحل حرکت می‌کردند. اسکندر در نظر داشت در مورد بنادر تحقیق کند تا کشتی‌های خود را که تحت نظر نئارخوس<sup>۱</sup> با آب و غذا حرکت می‌کردند به خدمت بگیرد. "اما سرزمین گدروس‌ها از یک سو ساحل دریا و از سوی دیگر کویر بود. به این دلیل اسکندر توآس<sup>۲</sup> فرزند مائروودوروس<sup>۳</sup> را با چند سوار به ساحل اعزام کرد تا در مورد امکان پهلو گرفتن کشتی‌ها تحقیق کرده و در مورد میزان آب و غذا گزارش دهد. او پس از مراجعت گفت که در ساحل دریا به چند ماهیگیر که در کلبه‌های محقری زندگی می‌کردند رسیده بود. .... ماهیگیران با حفر حفره‌ای در ساحل به آب اندکی می‌رسیدند اما آب کاملاً شیرین نبود. .... اهالی مناطق ساحلی برای به دست آوردن آرد به مناطق داخلی سفر می‌کردند و خرما و گوسفندان خود را برای فروش با خود می‌بردند."

"اسکندر پس از ۶۰ روز سفر از اورا<sup>۴</sup> به سمت پایتخت گدروس‌ها به نام پورا<sup>۵</sup> رفت. تاریخ‌نویسان اسکندر می‌نویسند که لشکر او در آسیا شرایط بسیار سختی داشت. اسکندر از مشکلات این مسیر آگاهی داشت. .... او شنیده بود که به جز سمیرامیس<sup>۶</sup> پس از فرار از هند هیچ قشونی به سلامت از این مسیر سفر نکرده بود. او از گفته‌های اهالی در مورد این زن که فقط با ۲۰ سرباز خود را نجات داده بود اطلاع داشت. کوروش<sup>۷</sup> فرزند کمبوجیه<sup>۸</sup> فقط با ۷ همراه این مسیر را طی کرده بود."

"کوروش هم قصد داشت از این طریق به هند حمله کند اما به دلیل مشکلات مسیر اکثر سربازان خود را در کویر از دست داد. این اطلاعات باعث شد اسکندر به مسابقه با کوروش و سمیرامیس برخیزد. به گفته نئارخوس او برای یافتن مواد خوراکی به این منطقه آمده بود و گرمای طاقت‌فرسا و کمبود آب به لشکر او صدمه زد. تعداد زیادی از قشون و حیوانات او به خاطر گرما، شن عمیق و کمبود آب تلف شدند. گاهی به تپه‌های شنی برخورد می‌کردند. .... حرکت اسب‌ها و قاطرها با بالا و پائین رفتن از تپه‌ها بسیار مشکل بود. روزانه مسافت زیادی را طی می‌کردند. کمبود آب آنها را وادار کرد تا طول سفرهای روزانه بیش از تحمل سربازان باشد."

آریانوس می‌نویسد که تشنگی دائمی و کمبود مواد غذایی آنها را وادار کرد تا اسب‌ها و قاطرها را قربانی کرده و از گوشت آنها تغذیه کنند. او از قول سربازان شکایاتی را ذکر کرده است. بیماران را به حال خود رها می‌کردند تا تلف شوند. گاری‌هایی که لوازم و

۱. Nearchos فرزند آندروتیموس، تولد ۳۶۰، درگذشت ۳۰۰ پ م، از فرماندهان دریایی اسکندر مقدونی که در مراجعت از هند دریاسالار قشون دریایی او شد. او در جزیره کرتا چشم به جهان گشود.

۲. Thoas. ۳. Mandroodoros. ۴. Ora

۵. Pora به‌پور امروز

۶. Semiramis زندگی پیرامون ۸۰۰ پ م، ملکه افسانه‌ای بابل که دیودوروس سیکولوس و ژوستین افسانه‌های بسیاری از او نقل کرده‌اند. سمیرامیس شکل یونانی شده نام آکادی او به معنی هدیه دریاست.

۷. Cyrus کوروش بزرگ، تولد ۵۷۶ یا ۶۰۰، درگذشت ۵۲۹ پ م، شاهنشاه از ۵۵۹ پ م، شاهنشاه بزرگ هخامنشی که به خاطر لوحه حقوق‌بشر، پایه‌گذاری نخستین دولت چند ملیتی و بزرگ جهان، آزاد کردن برده‌ها، احترام به ادیان و کیش‌های گوناگون، گسترش تمدن و غیره در جهان معروف است.

۸. Kambys یا کامبیز اول، تولد ۶۰۰ پ م، درگذشت ۵۵۹ پ م، نوه چیش‌پیش، فرزند کوروش اول شاه انشان، وی با ماندانا دختر ایشتویگو ازدواج کرد و نتیجه آن وصلت کوروش بود. وی در نبرد علیه ایشتویگو کشته شد.

بیماران را حمل می‌کردند در شن عمیق و گرم از بین می‌رفتند. مشکلات آنها را وادار کرد تا تغییر مسیر داده و محل‌هایی را دور بزنند. تعدادی از بیماران تلف شدند و تعدادی از خستگی و تشنگی از پای درآمدند. قشون همچنان پیشروی می‌کرد. کسانی که قادر به حرکت نبودند به حال خود رها می‌شدند. در طول حرکت شبانه عده‌ای از خستگی و بیماری عقب مانده و پس از توقف و قدری استراحت قدرت حرکت در رد پای قشون را نداشتند. آنها مانند کشتی‌هایی که در دریای طوفانی گیر می‌کنند در شن باقی می‌مانند." اتفاق دیگری هم افتاد "در گدروسین مانند هند باران می‌بارید و باد شدیدی می‌وزید. البته نه در بیابان‌های آن بلکه اندکی دورتر در کوه‌هایی که باد ابرها را به آنجا برده بود. آنها قدرت صعود از کوه را نداشتند. روزی قشون در کنار جویبار کم آبی اطراق کرد. پس از دو شبانه‌روز بارندگی در کوه‌ها جویبار پر آب شد اما در اطراق بارانی نباریده بود. جویبار چنان طغیان کرد که مقداری از اطراق را آب برد. تعدادی از زنان و بچه‌ها که به همراه قشون بودند غرق شدند".

سپس می‌نویسد که پیش قراولان به حوضچه طبیعی که مقداری آب در آن جمع شده بود رسیدند و سربازی در کلاه خود خود به اسکندر آب داد. او پیاده حرکت می‌کرد تا روحیه سربازان تقویت شود. اسکندر توقف کرد و کلاه از سر برداشت. از پیش قراولان تشکر کرد و آب را به روی زمین ریخت و همه را عصبانی کرد. اندکی بعد حتی بلدها هم راه را پیدا نکردند زیرا شن روان همه جا را پوشانده بود. اسکندر به همراه چند سوارکار به سمت ساحل تاخت. او دستور داد در ساحل چاه‌هایی برای رسیدن به آب شیرین حفر شود. سپس قشون هم به این محل هدایت شد. آنها به مدت ۷ روز از ساحل حرکت کردند تا آب داشته باشند. بالاخره قشون به پورا رسید و مدتی استراحت کرد.

استرابو می‌نویسد "ساحل مسطح بود. به جز نخل و بوته‌ها، درختی دیده نمی‌شد. کمبود آب و میوه احساس می‌شد. مردم محلی و سربازان با ماهی تغذیه کرده و از آب چاه‌ها می‌خوردند." او در مورد گدروسین می‌نویسد که منطقه به گرمی هند نبود اما گرم‌تر از سایر مناطق آسیا بود. به جز تابستان در این منطقه هم کمبود آب و میوه احساس می‌شد. استرابو ادامه می‌دهد که اسکندر مخصوصاً فصل تابستان را برای حرکت انتخاب کرده بود. او اطلاع داشت که در این فصل در گدروسین باران می‌بارید و رودها و چاه‌ها را پر آب می‌کرد اما زمستان‌ها خشک بودند. باران در مناطق شمالی‌تر می‌بارید و رودها به دریا می‌ریختند. "شاه از پیش چند چاه کن به مناطق کویری فرستاده بود. ... فقط نخل‌ها به داد آنها رسیدند." در مجموع نوشته‌های او با نوشته‌های آریانوس همخوانی دارد. باید ذکر کرد که او از کویر کرمان در جنوب دروازه‌های کاسپین<sup>۱</sup> یاد می‌کند. چون این‌گذرگاه در جنوب دماوند واقع شده و صحرای کرمان را با کویر اشتباه گرفته است. او می‌گوید که شترداران در مناطق کوهستانی شمالی که خنک‌تر بود زندگی می‌کردند و این نکته با شرایط کنونی

۱. Kaspian port منطقه‌ای صعب‌العبور در جنوب شرقی دریای مازندران که در داستان‌های قرون وسطای اروپا به شمال غرب دریا منتقل گشته و به تنگه‌هایی اطلاق شده که در دربند قفقاز وجود داشت. این تنگه‌ها مطابق افسانه‌های باستانی برای حفاظت سرزمین‌های جنوبی از دست یاجوج و ماجوج به دست اسکندر ایجاد شده بود و از اینرو به نام دروازه‌های اسکندر یا گذرگاه داریل هم خوانده می‌شود.

همخوانی دارد.

بسیار مشکل است بدانیم که اسکندر در کدام منطقه ساحلی حرکت می‌کرد. بنا به نوشته استرابو قشون هرگز بیش از ۵۰۰ استادی<sup>۱</sup> از ساحل دور نشد پس استادی‌های آنها طویل نبود. او در جای دیگری می‌نویسد که قشون در فاصله ۲۰ تا ۳۰ استادی اطراف چاه‌ها اطراق می‌کرد تا سربازان "به خاطر تشنگی، بیش از اندازه آب نخورند." اگر این فاصله را به کیلومتر تبدیل کنیم آنها حدود ۲۰ کیلومتر از ساحل فاصله داشتند. از نوشته‌های استرابو چنین به دست می‌آید که آنها همواره از نزدیکی ساحل حرکت می‌کردند زیرا او می‌نویسد که یک بار بلد از روی ناشی‌گری قشون را آن قدر از ساحل دور کرد "که دریا دیده نمی‌شد" پس در سایر قسمت‌های مسیر دریا به چشم می‌خورد.

برای مقایسه شرایط جغرافیایی آن زمان با اکنون باید مسافری پیدا کنیم که در این منطقه از نزدیکی ساحل حرکت کرده و مطالبی از خود به جای گذاشته باشد. این شخص سروان سابق و ژنرال فردریک گولدسمید است که در سال ۱۸۶۱ میلادی در یک مأموریت اداری از کراچی تا گوادر سفر کرد. او باید از مسیر اسکندر حرکت کرده باشد. من در مطالب او به چند مورد که به حل مشکل ما کمک می‌کند اشاره می‌کنم.

او روز ۱۲ دسامبر حرکت را آغاز کرد و به رود هوب<sup>۲</sup> با آبی به عمق ۱۲ فوت رسید. روز ۱۴ دسامبر در محلی با چمن، بوته، دره‌های ساحلی و چاه‌ها اطراق کرد. دو چاه با آب اندکی شور ولی خوردنی در نزدیکی اطراق بود. روز ۱۵ دسامبر باغ‌ها و مزارعی را دید که با آب حوضچه‌ها و چاه‌ها آبیاری می‌شدند. رود ویندور<sup>۳</sup> خشک بود و در شهر سونمیان<sup>۴</sup> چاه‌های آب شوری وجود داشت. آذوقه و غذا برای حیوانات به وفور یافت می‌شد. روز ۲۱ دسامبر تپه‌های شنی روان را در منطقه‌ای که پس از باران باتلاقی شده بود مشاهده کرد. یک اطراق، چند درخت و یک روستا با مزارعی دیده شد. از رود پورعلی<sup>۵</sup> گذشت، به روستای بودو<sup>۶</sup> رسید و اطراق کرد. آب شیرین به مقدار زیاد وجود داشت. رود پورعلی پس از باران‌های شدید طغیان می‌کرد.

روز ۲۳ دسامبر او از جنگل، چمنزار و رود پرآبی نام می‌برد و تپه‌های شنی روان را می‌بیند. بوته برای غذای شترها فراوان بود. روز ۲۴ دسامبر از یک چاه و یک بستر خشک رود و غذای کافی برای شترها و اسب‌ها در نزدیکی اطراق سخن گفته و می‌نویسد که آب رود اندکی شور بود. روز ۲۵ دسامبر مزارع سرسبز و گله‌های فراوانی را دید. "جویبارها از کوه‌های اطراف سرچشمه گرفته و دره‌ها را برای کشاورزی مناسب می‌کردند. اگر دانه‌های خوراکی کشت نمی‌شد لااقل خوراک برای حیوانات فراوان بود." یک چاه با آب خوب اما اندک در فاصله ۲ تا ۴ مایلی اطراق بود. روز ۲۷ دسامبر زمین مسطح و شنی شد اما غذای برای اسب‌ها به وفور یافت می‌شد. سپس از ۳ بستر خشک رودخانه که یکی به عمق ۱۸ و به عرض ۵۰ فوت بود عبور کرد. روز ۲۸ دسامبر تپه‌های شنی و

۱. Stadi واحد طول در یونان باستان، هر استادی برابر حدود ۱۸۵ متر

۲. Vindore .۳ Hubb

۴. Sunmiani بندری در جنوب شرقی بلوچستان پاکستان در ساحل دریای عرب

۵. Budo .۶ Por Ali

آبراههائی دیده شد. آنها از آب رود هینگور<sup>۱</sup> در نزدیکی اطراق استفاده می‌کردند. غذا برای مردان از یک تاجر هندی خریداری شد. علوفه حیوانات هم فراوان بود. روز ۳۱ دسامبر مجدداً در کنار رود هینگور اطراق کردند.

او در مورد روز اول ژانویه ۱۸۶۲ میلادی می‌نویسد "دامنه کوه‌ها و تپه‌ها پوشش گیاهی فراوانی داشت اما مسیر امروز بسیار بد بود. کاملاً مطمئن می‌باشم که این راه مارپیچ برای حرکت قشون مناسب نبود اما شاید در روزهای با هوای بهتر امکان آن وجود داشته باشد. باران شدید برای قشون بسیار خطرناک بود. برای حمل مجروحین و بیماران به مردان زیادی احتیاج بود." اطراق در محلی به‌نام شیر کمب<sup>۲</sup> با یک حوضچه برپا شد اما خوراک برای چهارپایان یافت نمی‌شد.

دو ایستگاه بعدی مناطق معمولی بودند. پوشش گیاهی به اندازه‌ای بود که فقط برای حیوانات کاروان وی کافی بود. روز ۴ ژانویه از رود گورود<sup>۳</sup> با ۴ فوت آب عبور کرد. باتلاقی در نزدیکی رود وجود داشت. تپه‌های شنی دیده می‌شد. اطراق در شهر کوچکی به نام اورامارا<sup>۴</sup> با ۳۰۰ خانه و ۹۰۰ سکنه برپا شد. اهالی از ماهی و خرما تغذیه می‌کردند. یک حوضچه طبیعی در میان صخره‌های خطرناک در نزدیکی اطراق بود. چندین چشمه در منطقه وجود داشت. چاه‌های شهر در عمق ۵ فوتی به آب گوارائی می‌رسید اما پس از آن آب‌های مسیر اندکی شور شدند.

روز ۱۶ ژانویه مسیر از باران‌های اخیر گلی شده بود. در رود بوسوله<sup>۵</sup> در نزدیکی اطراق آب غیرزال شدیدی جریان داشت. گیاه برای چرای حیوانات فراوان بود. او تعدادی از اهالی منطقه را دید. درخت‌هایی به چشم می‌خورد. روز ۱۷ ژانویه دلتای رود بوسوله با ۳ شاخه آب به عمق ۳ فوت دیده شد. عبور سترها از آنها با اشکالاتی همراه بود. مزارع زیادی وجود داشت. از شنزارهایی با بوته‌های فراوان گذشت. در منطقه‌ای محصول گندم سالانه کم و محتاج آب بود. بستر رودی در کنار اطراق وجود داشت و آب و گیاه فراوان یافت می‌شد. در کنار رودی به نام کندره اطراق کرد. یک حوضچه طبیعی در نزدیکی اطراق وجود داشت که آب آن هرگز تمام نمی‌شد و تا فصل بارندگی بعد در آن آب بود. بوته و علوفه به مقدار کافی یافت می‌شد. اطراق در کنار رود شوری برپا شد. آب خوب و آذوقه تهیه کرد. روز ۲۰ ژانویه رودخانه آب زیادی داشت. روز ۲۱ ژانویه به آبادی پوسنه<sup>۶</sup> با ۷۰ خانه رسید. آب‌چاه‌های شهر اندکی شور بود. روز ۲۴ ژانویه از آب باران استفاده کرد و گرنه با حفر چاهی به عمق ۳ تا ۴ فوت به آب می‌رسیدند. مواد غذایی برای مردان و حیوانات به وفور یافت می‌شد. روز ۲۵ ژانویه رود پر آبی به نام شینزانه<sup>۷</sup> دیده شد و او را مجبور به تغییر مسیر کرد. مواد ضروری در اطراف اطراق یافت می‌شد.

روز ۲۶ ژانویه از چند جویبار عبور کرد. رود ساوارو<sup>۸</sup> رود پرآبی بود. ۱۵ آبادی مسکونی با مزارع فراوان در منطقه وجود داشت. تعداد زیادی ستر مشغول چرا بودند. در اطراق نخل‌ها و علوفه برای اسب‌ها فراوان بود. آب جویبارها جاری بود و بوته برای

۱. Hingor. ۲. Shir Koomb. ۳. Gorud

۴. Oramara بندری در بلوچستان پاکستان در ۲۴۰ کیلومتری غرب کراچی در ساحل دریای عرب

۵. Bosule. ۶. Pusnee. ۷. Shinzane. ۸. Savaru

شترها به وفور یافت می‌شد. روز ۲۸ ژانویه درخت‌ها و نخل‌های فراوانی دیده شد. چند ماهیگیر با قایق‌هایی در دریا بودند. رود بارومبا<sup>۱</sup> آب اندکی داشت. روز ۲۹ ژانویه به گوادر با نخلستان‌های فراوانی رسید. مواد ضروری در این شهر تهیه شد. آب چاه‌های آن فراوان بود.

باید توجه کرد که گلدسمید در فصل بهتری از اسکندر سفر کرده است. توضیحات او در مورد ساحل با توضیحات سروان میلز<sup>۲</sup> که روز ۱۴ اکتبر سفر خود را آغاز کرد هم خوانی دارد. سروان همزمان با اسکندر سفر خود را از گوادر آغاز کرد. تا اورامارا از داخل کشور سفر کرد و پس از عبور از نوار ساحلی و رسیدن به رود دشت، مشکلات به پایان رسید. از روستاهای فراوانی عبور کرد. یکی از آنها به نام بول<sup>۳</sup> ۴۰۰ خانه داشت. در طول مسیر مزارع قدیمی که به حال خود رها شده بودند دیده می‌شد. زراعت و آب این منطقه کاملاً به میزان بارندگی بستگی داشت.

روز ۲۰ اکتبر در نزدیکی رود دشت اهالی زیادی دیده شد. منطقه پر محصول بود. از بابت چاه آب شیرین کمبودی وجود نداشت. او در مورد دره<sup>۴</sup> توپ می‌نویسد "اینجا و آنجا چشمه‌هایی با آب خوب در دامنه کوه‌ها وجود داشت که جویبارهایی را ایجاد می‌کردند. ماهی‌های ریز فراوانی در آنها بود. ۸ هزار سکنه در روستاهای این دره با نخلستان‌های فراوان زندگی می‌کردند." روز ۲۴ اکتبر از چند روستا با نخلستان‌هایی گذشت. کاریز و قنات "که بسیار قدیمی بوده و گفته می‌شد به دست دیوها ساخته شده بود" همه جا دیده می‌شد. روز ۲۵ اکتبر نخل‌ها و بوته‌های بلندی دیده شد. مسیر خوب بود و رفت و آمد زیادی در آن انجام گرفته بود. از تنه نخل پل‌هایی به روی جویبارها ساخته شده بود. دره<sup>۵</sup> کج ۲۷۰ مایل طول داشت. میزان آب رود کم بود و جریان ضعیفی داشت. ۷ نوع ماهی در آن زندگی می‌کرد و بلوچ‌ها آنها را صید کرده و می‌خورند. مزارع دیمی بودند اما تعدادی با آب کاریز آبیاری می‌شدند. روز ۳۰ اکتبر روستای سامی با جویبارهای دائمی از آب کوه‌ها و رود کیل خور دیده شد. تعدادی از اهالی هندو بوده و در کار تجارت پشم گوسفند و خرما بودند.

روز اول نوامبر "دره پر از چشمه بود و در بستر رود خور، آب باریکی جریان داشت. احتمالاً پس از طی مسافتی در زمین فرو می‌رفت." در اطراف‌های ۶ روز آینده از بابت آب مشکلی پیش نیامد. نخل‌های کوتاهی روئیده بود و چوپانان اینجا و آنجا با گله‌های بز و گوسفند دیده می‌شدند. روز ۱۰ نوامبر در قلعه<sup>۶</sup> سوردو<sup>۵</sup> میلز از فراوانی درختان میوه شگفت زده شد. سیب، انگور، زردآلو، پرتقال، لیمو، آلوچه، انجیر، بادام و درختان دیگر فراوان بود. مزارع با آب رود پرآبی به نام پنج‌گور<sup>۶</sup> آبیاری می‌شدند.

میلز تعداد سکنه این منطقه را بین ۱۶ تا ۱۸ هزار تن برآورد کرده است. حدود ۶ هفته پیش از او کاروانی با ۴۰۰ شتر و بار گندم از قندهار وارد شده و جدیداً با بار خرما مراجعت کرده بود. "آب رودخانه‌ها و قنات‌ها فراوان بود. روستای پنج‌گور ۱۱ قنات داشت. کلبه‌ها از برگ و الیاف نخل‌ها ساخته شده بودند. تجارت با اورامارا زیاد اما با روستای کلات کمتر بود.



روز ۱۲ نوامبر کاروان‌های شتر، گاو نر و الاغ‌هایی با بار خرما دیده شد. در اطراف اطراق آب وجود نداشت اما اطراق روز بعد در کنار حوضچه‌ای با آب شیرین اما گرم برپا شد. این حوضچه از آب جویباری که از صخره‌ها فرو می‌ریخت تشکیل شده بود. ماهی‌هایی در آن دیده می‌شد. در طول مسیر اینجا و آنجا آب وجود داشت. روز ۱۹ نوامبر تمام روز از کنار آب‌هایی حرکت می‌کردیم. روز ۲۰ نوامبر "در طول روز آب چشمه‌ها و آبگیرها مانند زنجیری به هم چسبیده بودند." روز ۲۲ نوامبر در خور و موسول که با نام آنها از سفر گلدسمید آشنائی داشت به آب خوبی رسید اما تعدادی از حوضچه‌ها خشک شده بود. میلز از اورامارا در امتداد تیرهای تلگراف از ساحل سفر کرد. گفته شده است که اسکندر در گوادر از ساحل دریا دور شد و مستقیماً به سمت پورا پایتخت گدروسین حرکت کرد.

سروان ایان اسمیت در زمان ما در مورد این مسیر می‌نویسد که روز ۱۶ فوریه سال ۱۸۷۱ میلادی به همراه ۴۰ تن با تعدادی قاطر و شتر بمپور را ترک کرد. رود بمپور که از آب‌های زیرزمینی سرچشمه می‌گرفت پر آب بود. بوته‌های بلند و درختانی سواحل آن را جنگلی کرده بود. پارا شهری با ۱۲۰ خانه و بارو، بنا به گفته‌ای همان شهر پورای اسکندر بود. در طول ۴ روز ابتدای سفر از آب و پوشش گیاهی فشرده سخن گفته است. روز پنجم به رود سرباز رسیدند. "پس از باران اخیر رود پر آب بود. آبگیرهای متعددی زیر تخته‌سنگ‌ها پدید آمده بود و حکایت از آن داشت که تقریباً در طول سال در این مسیر آب یافت می‌شد." بوته‌های بلند و نخل‌های کوتاه فراوان بود.

روستای سرباز آب خوبی داشت و در اطراف آن برنج، خرما و تنباکو کشت می‌شد. "مسیر روز بعد بسیار خوب بود. .... مزارع که در تراس‌های ساحل رودخانه اندکی بالاتر از مسیر قرار داشتند در امتداد راه ۱۴ مایلی تا دیپخور<sup>۱</sup> به هم چسبیده بودند. قنات‌هایی آنها را آبیاری می‌کردند. انبه، پرتقال و توت بی‌اندازه زیاد به عمل می‌آمد. منطقه بسیار سبز و خرم بود. محصول عمده منطقه ذرت و حبوبات، آماده برداشت بود. زنجیری از روستاها دیده می‌شد و اهالی در کار کشاورزی بودند. هنگام عبور ما مزارع را تسطیح می‌کردند."

پس از گذشتن از چند روستا با باغات و نخلستان‌هایی به محوطه بازی رسیدند که تا ساحل رود سند امتداد داشت. "اگر ایرانیان مایل باشند می‌توانند قشون بزرگی را از این دشت عبور دهند و بدون هیچ مانعی به رود سند برسند. در طول مسیر آب و غذا به مقدار کافی وجود دارد."

بافتان روستائی با نخلستان بود. در طول ۷ روز باقی‌مانده از سفر از روستای آباد و پر جمعیت پیشین نام می‌برد و از نخل‌ها، چمن و علوفه سخن می‌گوید. او چراگاه‌های خوبی در این منطقه خشک دیده است. او از رود دشت نام برده و می‌نویسد که در مواقع بارانی آب آن به اندازه‌ای زیاد بود که راه هفته‌ها بسته می‌شد. آب ایستگاه آخر بد بود. بالاخره به گوادر رسیدند.

اگر مطالب قدیمی در مورد سواحل گدروسیان را با مطالب جدید مقایسه کنیم باید اذعان کرد که اختلاف بسیار ناچیز است. در مطالب سیاحان جدید از خرابه‌های کمتری سخن

گفته شده است. آیا این آب و هواست که تغییر کرده است؟ اگر سواحل بلوچستان در زمان ما بیابان بی‌آب و علف گفته می‌شود در مطالب قدیمی "از کویر در شمال دریا" صحبت شده است. تپه‌های شنی در ساحل دیده می‌شد. اهالی از طریق ماهیگیری و خرما امرار معاش کرده و مانند زمان اسکندر از آب‌چاه‌های شور یا آب باران می‌نوشیدند. مطابق تاریخ‌نویسان اسکندر، مردم در کلیه‌های تنگ و تاریک که از گوش‌ماهی ساخته شده بود زندگی می‌کردند اما اینک خانه‌های خود را از برگ و الیاف و حصیرهای نخل می‌سازند که حکایت از عدم تغییرات آب و هوایی دارد. به نظر می‌رسد که تمامی حیوانات بارکش اسکندر تلف شده و تعداد زیادی از سربازان او از تشنگی در شرف مرگ بودند. در واقع این تشنگی بود که نظم و ترتیب قشون او را بر هم زده بود. به این دلیل او از تخلفات سربازان خود چشم‌پوشی می‌کرد. آنها حیوانات بارکش را ذبح کرده و می‌خوردند تا از گرسنگی تلف نشوند.

اما نخلستان در آن زمان هم وجود داشت. مطابق نوشته استرابو خرما به داد گرسنگی آنها رسید. سرزمین به قدری عقب‌مانده بود که حتی بلدهای محلی هم راه را نمی‌شناختند. مقنی‌ها دائماً برای حفر چاه‌ها پیشاپیش قشون حرکت می‌کردند. به خاطر کمبود آب حرکت‌های شبانه بسیار طویل بود. طول مسیر تا پورا در یک خط مستقیم ۹۰ میل سوندی بود و با ۶۰ روز طول سفری که ذکر شده روزانه یک و نیم میل سوندی پیشروی می‌کردند. مسلماً مسیر پیچ و خم‌هایی داشت و قشون در محل‌های مناسب یک یا دو روز استراحت می‌کرد. احتمالاً آنها روزانه سه میل سوندی حرکت می‌کردند. گلدسمید بین کراچی و گوادر را در طول ۲۵ روز پیمود. میلز همین فاصله را با اندکی اختلاف در غرب ۴۰ روزه طی کرد. اسمیت بین پورا و گوادر ۱۷ روز در راه بود. اما آنها با کاروان کوچکی حرکت می‌کردند و اسکندر یک قشون بزرگ ۴۰ هزار نفره به همراه داشت و این یک تفاوت اساسی می‌باشد. سفر با کاروان کوچک شتر ممکن است اما حرکت یک قشون بزرگ با اسب و قاطر محکوم به فناست. نتیجه آن از دست دادن اکثر حیوانات بود و فقط حیوانات قوی‌تر زنده ماندند.

می‌توان گفت که فصل هم در این مشکل سهمی داشت اما من فکر نمی‌کنم که عامل اصلی باشد. اسکندر از اواسط ماه اوت تا آخر اکتبر این مسیر را طی کرد. گلدسمید در نوامبر و ژانویه، میلز از اکتبر تا دسامبر و اسمیت از فوریه تا مارس سفر کرده‌اند. مطابق نوشته هان<sup>۱</sup> در سواحل دریای عرب باران‌های موسمی می‌بارد. رکلوس<sup>۲</sup> می‌گوید که بلوچستان یکی از خشک‌ترین مناطق آسیاست که باران‌های موسمی جنوب غربی دارد اما باران فقط در مناطق کوهستانی باریده و آبگیرهای موقتی را در صخره‌ها پدید می‌آورد. رکلوس در مورد شدت باران در گذشته تحقیقاتی کرده است. شکی نیست که چنین اختلافی وجود داشته اما کی؟ لاقل در ۲۲۰۰ سال گذشته نبوده و احتمالاً ۲۰ هزار سال پیش بوده است.

۱. J. Hann. جولیس فن هان، تولد ۲۳ مارس ۱۸۳۹، درگذشت ۱ اکتبر ۱۹۲۱ م در وین، فیزیکدان، جغرافیادان و هواشناس اطریشی که پدر هواشناسی مدرن خوانده می‌شود.

۲. Reclus الیزه رکلوس، تولد ۱۳ مارس ۱۸۳۰، درگذشت ۴ ژوئیه ۱۹۰۵ م، جغرافیادان و آنارشیست فرانسوی

مطابق گفته‌های پوتینگر باران‌های موسمی مناطق شرقی ایران و غرب رود سند در ماه‌های سپتامبر تا اکتبر و نوامبر تا مارس می‌بارد و به زحمت چند روزی بدون باران می‌باشد. باران‌های مکران در اوایل بهار تا ماه‌های آخر تابستان و فقط در مناطق کوهستانی می‌بارد. مطابق نوشته استرابو اسکندر با اطلاع از شرایط، عمداً تابستان را برای حرکت انتخاب کرد. او می‌دانست که باران‌های موسمی جنوب‌غربی که در کوه‌ها می‌بارد رودها را پر آب می‌کند و چاه‌ها حتی در مناطق ساحلی هم پر آب می‌شوند.

در مورد بارش باران در گفته‌های این ۴ نفر اختلافی وجود ندارد. گلدسمید ۴ مرتبه با باران‌های شدید و ضعیف روبرو شد. میلز مستقیماً در مورد باران مطالبی نمی‌نویسد اما راجع به حوضچه‌های طبیعی با آب شیرین باران مطالبی ذکر کرده است. او از کاروانی با ۴۰۰ شتر سخن می‌گوید که در اواخر ماه سپتامبر از قندهار به پنج‌گور رسیده و سفر خود را در فصل لشکرکشی اسکندر انجام داده است.

او در چند مورد هنگام عبور از کوهستان‌ها با باران مواجه شد. کاملاً مشخص است که هنگام حرکت اسکندر هم باران می‌بارید و اهالی از آب باران استفاده می‌کردند. در نوشته‌های زمان او از رودخانه‌های خروشان صحت شده که در کوهپایه‌ها جاری بود و حتی قسمتی از اطراق او را که مخصوص زنان، بچه‌ها، لوازم شخصی و حیوانات بارکش بود آب برده است.

شکی نیست که جنوب بلوچستان برای حرکت قشون مناسب نیست. حرکت قشون با توجه به تجهیزات ارتش‌های امروزی مشکلات بیشتری نسبت به زمان اسکندر دارد. او حرکت را با قشون بزرگ و سنگینی آغاز کرد و خدمه متعددی داشت اما در طول مسیر آب آنها را هم برد. استرابو و آریانوس نوشته‌اند که کوروش پسر کمبوجیه، که بین سال‌های ۵۵۹ تا ۵۲۹ پیش از میلاد سلطنت می‌کرد، هم این مسیر را برای حرکت انتخاب کرد و تمامی قشون خود به جز ۷ نفر را از دست داد. مطابق گفته‌های جوستی<sup>۱</sup> این پادشاه بزرگ، سیستان و گدروسین را فتح کرد. اگر این گفته صحت داشته باشد او حدود ۲۰۰ سال پیش از اسکندر سختی‌های بیشتری را متحمل شده است.

نکته عجیب در گفته‌های اسمیت این است که او به دولت خود اخطار می‌دهد که یک قشون بزرگ ایرانی با حمل آب و غذا می‌تواند بدون هیچ مانعی از جنوب بلوچستان خود را به هند برساند. او در این گفته تنها نیست و سنت‌جان گفته‌های او را تأیید کرده و می‌نویسد "به اعتقاد من بلدهای محلی، اسکندر را در طول روزهای اول حرکت در جنوب بلوچستان گمراه کرده و قشون را از نقاطی دورتر از دریا که آب وجود نداشت هدایت می‌کردند. اگر او از دره کج، راه اصلی بین هند تا بلوچستان حرکت می‌کرد به آب فراوانی دسترسی داشت."

اینکه چرا اسکندر هنگام مراجعت از این مسیر حرکت کرده به‌صورت معمائی باقی مانده است. راه اصلی هند از میان گذرگاه‌هایی اندکی شمالی‌تر از مسیر او می‌گذشت و تیمور لنگ در سال ۱۳۹۸، سلطان بابر در سال ۱۵۰۵ و ۱۵۲۵ و نادر شاه در سال ۱۷۳۸

۱. Justi فردیناند جوستی، تولد ۲ ژوئن ۱۸۳۷، درگذشت ۷ فوریه ۱۹۰۷ م، شرق‌شناس آلمانی که کتاب تاریخ ایران باستان را در سال ۱۸۷۹ م منتشر کرد.

میلادی برای فتح هند از آن حرکت کرده‌اند. مسلماً او از وجود چنین راهی آگاهی داشت ولی این مسیر را برای مراجعت از هند انتخاب کرد. لشکرکشی او یک عمل نابخردانه یک نوجوان مقدونی یا رفتن به یک جشن عروسی نبود. اگرچه او در جشن‌های خود مقدار زیادی نوشیدنی‌های الکلی صرف می‌کرد اما هدف بزرگی در سر داشت و در تلاش بود تا سرزمین پهناور دنیای جدید را تسخیر کند. به این دلیل او بین رود سند و فرات راه دریائی باز کرد و نثارخوس را با کشتی‌های خود اعزام نمود. نثارخوس مأموریت خود را به نحو احسن انجام داد به‌طوریکه سواحل دریا پس از حرکت او تغییر کرد. ملاحان در زمان ما بنداری را که او در آنها لنگر انداخته شناسائی کرده‌اند. با کشتی‌های آن زمان ناخدا قادر نبود دورتر از ساحل حرکت کند. امکان حمل آب و غذا برای چند ماه با کشتی وجود نداشت و نثارخوس به ساحل نیازمند بود. ناوگان او مطابق نوشته‌های دروین شامل صد کشتی بود. سربازان پیاده باید هنگام لنگر انداختن کشتی‌ها برای تهیه آذوقه از سواحل دریا محافظت می‌کردند. این دلیل حرکت اسکندر از سواحل دریا بود. دروین می‌نویسد "او نقشه جنگی خود را به‌خاطر خطراتی از این قبیل تغییر نداده و در مورد اهداف بزرگ خود به‌سخن کسی توجه نمی‌کرد. او در نظر داشت آسیا را برای فرهنگ‌یونان تسخیر کند و باید عواقب کار را قبول می‌کرد. اگرچه این هدف با روایات انسانی همخوانی نداشته باشد".

تابستان سال ۳۲۵ پیش از میلاد فقط ۸۰ هزار سرباز برای اسکندر باقی مانده بود. ۳۰ هزار نفر از آنها را همراه کراتروس کرد و حدود ۱۲ هزار نفر هم با کشتی حرکت می‌کردند. نوشته‌های دروین با استفاده از تمامی آثار باقی‌مانده از آن زمان تنظیم شده است. او به نکات تازه‌ای در این سفر خطرناک توجه کرده است.

حرکت در ابتدا خوب بود اما پس از عبور از سرزمین ایختیوفاجر<sup>۱</sup> می‌نویسد "قشون به پیشروی ادامه داد. به مشکل‌ترین قسمت سفر یعنی حرکت در کویر رسیدند. گرسنگی شدید شد. در فواصل ۱۰ تا ۱۵ میل سوئدی آب وجود نداشت. شن نرم و گرم عمق زیادی داشت و حرکت آن مانند امواج دریا بود. در هر قدم اندکی در شن فرو می‌رفتند و حرکت به سختی انجام می‌شد. حرکت در تاریکی شب صورت می‌گرفت. تغییرات ساعات روزمره از روز به شب، گرسنگی و تشنگی باعث شده بود که هر کس فقط به فکر خود باشد. اسب‌ها، شترها و قاطرها را ذبح کرده و از آنها تغذیه می‌کردند. تخته‌هایی را که بیماران، مجروحین و افراد ضعیف را به روی آنها حمل می‌کردند کنار نهاده و آنها را به حال خود رها کردند تا از سرعت پیشروی کاسته نشود. سربازانی که هنوز نیروئی در بدن داشتند پس از استراحت رد پای قشون را گرفته و پشت سر آنها حرکت می‌کردند اما در موارد متعددی به آنها نمی‌رسیدند. آنها را با گرفتگی عضلانی و درد شدید زیر نور گرم و شدید آفتاب رها می‌کردند. آنها در پیچ پیچ تپه‌های گرم و سوزان راه را گم کرده و با تشنگی و گرسنگی به پیشواز مرگ می‌رفتند. .... حالت وحشتناکی بود. باد تپه‌های شنی را حرکت می‌داد و رد پای قشون در یک لحظه غیب می‌شد. حتی بلدهای محلی هم از مسیر اطلاعی نداشته و راه را اشتباه می‌رفتند.

سربازان شجاعت خود را از دست داده و مرگ خود را به چشم می‌دیدند." او پس از رسیدن به پورا می‌نویسد "هنگامیکه قشون به مقصد رسید شرایط خوبی نداشت. حرکت از مرزهای اورپتر<sup>۱</sup> از میان کویر ۶۰ روز طول کشیده بود. تلفات سربازان در این سفر بیش از تلفات آنها در جنگ‌ها بود. از قشونی که با افتخار هند را فتح کرده بود فقط یک چهارم باقی مانده و شرایط آنها اصلاً خوب نبود. نظم و ترتیبی وجود نداشت. لباس‌های آنها پاره پاره شده بود. تعدادی اسلحه خود را از دست داده بودند. چند اسب باقی مانده بسیار لاغر بودند. قشون مانند یک لشکر شکست خورده بود".

اسکندر مدتی در پورا توقف کرد تا به تعداد قشون خود اضافه کند. شرایط در کویر به گونه‌ای بود که هر کس می‌خواست فقط خود را نجات دهد. گذشته از زنان، کودکان و حیوانات بارکش حدود ۳۰ هزار سرباز در کویر از بین رفته بود. درویسن می‌گوید که حتی شترها هم تلف می‌شدند. سواحل دریا زیر تپه‌های شنی روان اسرار زیادی در خود دارد. سر توماس هولدیش سعی کرده این مناطق باستانی را با راه‌های جدید مکران مقایسه کند. او در کتاب خود با نقشه‌ای مسیر حرکت اسکندر را مشخص کرده است. او در مورد مسیر اعزام هیئتی از طرف خلیفه ولید اول<sup>۲</sup> به هند و مکران سخن می‌گوید. رئیس هیئت جوانی به نام محمد کاظم بود. سفر او به خیر و خوشی به پایان رسید و حکومتی که او در ساحل رود سند ایجاد کرد تا سال ۱۰۰۵ میلادی ادامه داشت. او ۶ هزار شتر سوار و ۳ هزار پیاده نظام داشت. در مکران به تعداد آنها اضافه شد. "این قشون کوچک با حرکت از مکران با تعجب موفق به تسخیر هند شد که در طول تاریخ کم‌سابقه بود. مکران سابقاً غیرقابل عبور گفته می‌شد و در طول تاریخ اتفاقات عجیب و ناگواری در این سرزمین رخ داده است". "در طول ۳ قرن که یک حکومت عربی در جلگه رود سند خلافت می‌کرد راهی با عبور از سرزمین مکران، شرق و غرب آسیا را به هم وصل می‌کرد. نظیر آن در سرزمین هند وجود نداشت مگر در دره رود کابل که راه تجاری هند از آن عبور می‌کرد".

هولدیش در مورد شکوفائی گذشته سیستان سخن گفته و به درستی اشاره می‌کند "سیستان در زمان‌های گذشته انبار آذوقه آسیا بود و اگر آبیاری شود مجدداً به آن دوره شکوفائی باز خواهد گشت". این به خاطر تغییرات آب و هوایی نیست که سیستان رو به خشکی نهاده بلکه علت آن عدم استفاده صحیح از آب‌های زیرزمینی، چاه‌ها و قنات‌ها که در زمان‌های گذشته مرسوم بود می‌باشد. هولدیش در مقاله دیگری به نام "مراجعت یونانیان از هند" به سفر خود از ساحل دریا در مسیر اسکندر اشاره کرده و می‌نویسد که کراتروس با بارهای سنگین و فیل‌ها مجبور بود از مسیرهای ناشناخته حرکت کند. او اهداف سیاسی و استراتژیک داشت. هولدیش می‌گوید که اسکندر تا هینگل<sup>۳</sup> "قدم به قدم از مسیر آینده خط تلگراف بین هند و ایران حرکت می‌کرد. هینگل خیلی در جنوب واقع نشده بود." سپس فقط یک راه وجود داشت. "در این منطقه هیچ چیز نسبت به زمان اسکندر تغییر نکرده است."

۱. Oreiter

۲. ولید بن عبدالملک ملقب به ولید اول، پنجمین خلیفه اموی، خلافت از سال ۷۰۷ م

۳. Hingol هینگلی شهری در ایالت ماهاراشترای هند به مرکزیت مومبئی یا بمبئی سابق

او ادامه می‌دهد "سایر مورخین به جز آریانوس در مورد مراجعت اسکندر و اتفاقات ناگوار آن مطالبی از خود به جای نگذاشته‌اند. اگر سردار پرافتخاری مانند اسکندر در این مسیر با شکست مواجه شود پس هیچ سردار دیگری قدرت عبور از آن را نخواهد داشت و اقدام آنها دیوانگی محسوب می‌شود. .... ما در مکران چندین قرن پس از اسکندر چه می‌یابیم؟ سرزمینی با شهرهای آباد، راه‌های مرتفع و ایستگاه‌های مشخص که آنها را به هم وصل می‌کند. این شهرها تجارت بسیار شکوفانی دارند و باعث شده که مردم منطقه یکی از مجرب‌ترین تجار به حساب آیند. این منطقه در زمان اسکندر بی‌آب و علف بود." هولدیش به این نتیجه می‌رسد که این سرزمین در زمان خلافت اعراب بسیار پیشرفته‌تر از زمان اسکندر بود. او از تغییرات منفی در آب و هوای منطقه در این مدت طولانی سخنی به میان نمی‌آورد.

شاید جالب باشد بدانیم که سروان پوتینگر گذشته و سر پوتینگر بعدی در مورد مسیر اسکندر چه می‌گوید زیرا او درست صد سال پیش در مناطق جنوبی بلوچستان از چند راه سفر کرده و در مورد مسیر حرکت پادشاه مقدونی مطالبی بیان کرده است. او ابتدا در مورد مبدأ اسکندر در پاتالا<sup>۱</sup> و ورود او به گندروسین می‌نویسد "قشون او به خاطر شرایط سخت مسیر از تشنگی، گرسنگی و خستگی بی‌اندازه کاهش یافته بود. این مسیر بدون شک در جنوب رشته کوه‌های براهوک<sup>۲</sup> واقع شده بود. اگرچه تاریخ‌نویسان او در مورد منطقه توضیحات بیشتری نداده‌اند اما شرایط ذکر شده برای پاسخ به هر سؤال مشکوک در این مورد کافی است." در مورد کراتروس می‌نویسد "بدون شک می‌توان نتیجه‌گیری کرد که این ژنرال عمداً از مسیر دیگری اعزام شد تا مسیر حرکت قشون را در خارج از کویرهای گندروسین شناسائی کند. او نمی‌خواست از مسیری حرکت کند که به مشکلات شاه افزوده شود زیرا این گذرگاه‌ها اغلب از ارتفاعات صخره‌ای با دره‌های عمیق می‌گذشتند.

پس از مرگ اسکندر کشور بزرگی که او از خود به جای گذاشته بود تقسیم شد. پس از ۹ و نیم قرن هیچ نامی از آن کشورها باقی نمانده است. شاید فقط در داستان‌های اسطوره‌ای که در میان گبرها، این مردم باستانی ایران زمین نقل شده از آنها نامی به میان آید. .... پس از گسترش دین اسلام گبرها به خاطر تعقیب خود تصمیم به کوچ به اطراف رود سند گرفتند. خلیفه در سال ۶۷۷ میلادی قشونی از بغداد به منطقه اعزام کرد. گبرها از همان راهی سفر کردند که اسکندر حدود هزار سال پیش در مراجعت از هند به بابل عبور کرده بود. گفته می‌شود که این گروه هم از نزدیک ساحل حرکت می‌کرد تا از وجود آب مطمئن باشند. آنها با حفر چاه‌های کوچک به عمق یک یا دو فوت در ساحل شنی دریا به آب می‌رسیدند."

در مورد عدم تغییرات آب و هوایی منطقه در دو هزار سال اخیر نظریه‌های متعددی وجود دارد. من در نقل قول زیر نظر لئونتیف<sup>۳</sup> را بیان می‌کنم. او می‌نویسد که در آن ایام یکی از سرداران قشون خود را از دست داد و تعداد زیادی از قشون سردار دیگری هم تلف شد. هزار سال بعد رفت‌وآمد در راه‌های جنوبی بلوچستان بسیار زیاد بود و حتی

۱. Palata شهری در منطقه قاضی آباد در ایالت اوتارپرادش هند

۲. Berahok. ۳. Leontieff

نیروهای نظامی هم در این راه‌ها حرکت می‌کردند. دو افسر زمان ما که خود از این مسیر سفر کرده‌اند عقیده دارند که فرمانده مجربی مانند اسکندر که همواره از راه‌های مطمئن حرکت می‌کرد نباید به مشکلاتی بر می‌خورد. طرز حرکت او باید به گونه‌ای بود که ضروریات خود را به راحتی به دست می‌آورد. این دو جهانگرد سعی در اثبات آن دارند که شرایط آب و هوایی امروز منطقه بهتر از زمان اسکندر است. در واقع علت مشکلات اسکندر در این لشکرکشی برنامه ریزی بد، اکتشافات غلط نظامی در منطقه، انتخاب راه اشتباه و نا آشنائی بلدها بود. گذشته از آن باید در مورد بارندگی و پریرکت بودن آن سال هم تحقیق کرد زیرا باران‌های موسمی در جنوب غربی هند در بعضی سال‌ها نمی‌بارد و میلیون‌ها انسان از گرسنگی تلف می‌شود.

اسکندر شدیداً مصمم بود موفق شود و برگ برنده خود را به زمین بزند اما لشکرکشی او با شکست مواجه شد زیرا منطقه مانند امروز کویر بود ولی خود او به سلامت از این فاجعه جان به در برد. او در طول چند سال موفقیت‌هایی در آسیا به دست آورد. اما نباید اتفاقاتی را که برای او در گدروسین افتاده فراموش کرد. اگر اسکندر از تشنگی مرده بود ما امروز می‌گفتیم که این کویر گدروسین بود که او را از پای درآورد و قشون او را به هلاکت رساند. در هر صورت امروزه دلایل کافی برای تغییرات اقلیمی منطقه در جهت منفی در دست نیست.

حرکت قشون کراتروس هم چند نکته دارد اما اطلاعات ما در مورد او بسیار ناچیز است. او دستور داشت از سرزمین آراخوزین<sup>۱</sup> و سیستان که در آن زمان درانگیانا<sup>۲</sup> نام داشت عبور کرده و به کرمان برسد. احتمالاً او در ساحل رود سند از اسکندر جدا شد، از طریق شیکارپور<sup>۳</sup> به قندهار رسید و به موازات رود هیلمند خود را به گود سیره رساند اما ما از راه او بی‌اطلاعم. اینکه او فیل‌هایی به همراه داشت چیزی را ثابت نمی‌کند. سرداران بسیاری در این قسمت از شرق ایران در سال‌های بعد از فیل استفاده کرده‌اند. حرکت دادن آنها در این مسیر از رساندن این حیوانات به لهاسا<sup>۴</sup> مشکل‌تر نبود.

۱. Arakhosien یا رُحَج از ساتراپ‌های هخامنشیان در شرق فلات ایران و تقریباً منطقه پشتون نشین امروزی در افغانستان است.

۲. Drangiana یا زَرَنگ یکی از ساتراپ‌های هخامنشیان در سرزمین‌های امروزی افغانستان، پاکستان و جنوب شرقی ایران که بنا بر سنگ‌نوشته‌های بیستون و نقش رستم، در دوره هخامنشیان زَرگه نام داشت.

۳. Shikarpur مرکز ایالت شیکارپور پاکستان در ساحل رود سند

۴. پایتخت کشور تبت است در ارتفاع ۳۶۵۰ متری از سطح دریای آزاد